

میراثِ مارادونا و مسی

منبع: سایت نیماد، ۱۴۰۵/۴/۳۱

«مهم این است که من و تو چگونه نقش خود را در سراچه هستی بازی کنیم؛ نغمه خود را چه سان بخوانیم و به چه نحو صحنه را ترک کنیم. ما بسان مسافرانی هستیم که به داخلِ قطارِ زندگی پرتاب شده و ایام را سپری می‌کنیم. هر یک از ما، روایت‌گرِ روزها، ماه‌ها و سال‌هایی است که در قطار زیسته، زیر و زبر گشته، واگن‌های گوناگون قطار را تجربه کرده و نقشی یکتایی از خود بر جای نهاده است. هر از گاهی، یکی از مسافران، بلیطی را که هنگام پرتاب شدن به قطار دریافت کرده، پس می‌دهد و از قطارِ زندگی پیاده می‌شود. قطار خم به ابرو نمی‌آورد و بی‌تفاوت، بسانِ برفی که سر باز ایستادن ندارد، پیش می‌رود و پیش می‌رود.»^۱

هشت ساله بودم که از طریق جعبه جادوی سفید و سیاهی که در منزل داشتیم، به دنیای فوتبال پرتاب شدم. جام جهانی ۱۹۸۲ بود و با دیدن دو بازی برزیل - ایتالیا و آلمان - ایتالیا و توان گلزنیِ خیره‌کننده پائولو روسی، مهرلاجوردی پوشان به دلم افتاد و طرفدار تیم ایتالیا شدم. آن علاقه دیرین همچنان با من هست، که «مهر اول کی ز دل بیرون شود؟»

چهار سال بعد، در جام جهانی ۱۹۸۶، با پدیده نوظهوری مواجه شدیم که کثیری چون من را غافلگیر کرد: دیگو آرماندو مارادونا. هوش سرشار و سرعت ذهن بالا، خلاقیت شگفت‌انگیز در دریبل کردنِ بازیکنان تیم مقابل، پاس دادن، بازی سازی، شمّ بالای پاس گل دادن و گل زنی، از او بازیکنی جادویی ساخته بود که میلیون‌ها بیننده را در سراسر جهان افسون می‌کرد و لحظات زیبا و کمیابی را برایشان رقم می‌زد. آرژانتین در آن دوره جام جهانی قهرمان شد و مارادونا توپ طلا را با خود به خانه برد. هر چند، در آن روزگار درگیر جنگ هشت ساله ایران و عراق بودیم؛ جادوی فوتبال در دوران کودکی و نوجوانیِ نسل ما، مرهمی بود بر زخم‌های روانی و قدری از حجم نگرانی‌ها، ترس‌ها و رنج‌های بی‌امان مان می‌کاست.

«بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین». بیش از سه دهه بعد، در جام جهانی ۲۰۲۲، آن خاطرات شیرین دوران نوجوانی برای من میانسال زنده شد. روزگار اوج لیونل مسی بود، فوق ستاره آرژانتینی که از پی مارادونا سربرآورده و به نحو خیره‌کننده‌ای بازی می‌کرد. نبوغ فوتبالی در او موج می‌زد؛ با خونسردی مثال‌زدنی‌اش هم بازی سازی میکرد، هم دریبل می‌زد، هم پاس گل م داد، هم گل می‌زد. افزون بر این، ضربات پنالتی، ایستگاهی و کورنر تماشایی می‌زد. آن جام طلایی را هم تیم آرژانتین بالای سر برد و برای سومین بار قهرمان جام جهانی شد و مسی توپ طلا را تصاحب کرد.

۱. نقل از: سروش دباغ، زمزمه های مخملین: نجوای های آگزیستانسیل، تورنتو، نشر سهروردی، ۱۴۰۴، جلد اول

«ما همچنان دوره می کنیم شب را و روز را، هنوز را». تکرار برخی حوادث در گذر زمان، در جای خود جالب و تامل برانگیز است. دو روز از اتمام جام جهانی ۲۰۲۶ با قهرمانی تیم اسپانیا می گذرد؛ قهرمانی ای که سزاوارش بود و کثیری را در سراسر دنیا خوشحال کرد. اقدامات زنده و نابالغانه رئیس جمهور هشتاد ساله ای که شبیه بچه هشت ساله رفتار می کند هم بر طنز ماجرا افزوده بود. از حملاتی که به کشور اسپانیا تا پیش از برگزاری بازی فینال می کرد؛ تا بی اعتنائی آشکار تنی چند از بازیکنان تیم اسپانیا در مراسم اهدای مدال به رئیس جمهور آمریکا تا اصرار بی وجه و بچه گانه او برای قرار گرفتن در عکس و فیلم شادی قهرمانی تیم اسپانیا که هیچ نسبتی با او نداشت و جای او نبود.

در عین حال، اذعان می کنم که دیدن و تحمل کردن تصویر موجود خودشیفته ای که طی یکسال گذشته دو بار به خاک کشور حمله کرده و هزاران هموطن بی گناهت را به خاک و خون کشیده، و اکنون هم در حال جنگیدن با کشور است- در قاب مراسم پایانی جام جهانی- کاری به غایت دردناک و محنت زاست و اوقات را تلخ می کند.

وضع و حال دو اسطوره فوتبال پس از قهرمانی در جام جهانی و به دست آوردن توپ طلا، بی شباهت با هم نیست. هر دو در جام های جهانی بعدی (۱۹۹۰ و ۲۰۲۶) تیم آرژانتین را هدایت کردند و به مرحله فینال رساندند. تیم آرژانتین در هر دو بازی فینال، یک بر صفر شکست خورد و از رسیدن به مقام قهرمانی باز ماند. هر چند مسی در قیاس با مارادونا در جام جهانی اخیر، به غیر از بازی فینال، در مجموع فوق العاده ظاهر شد، هشت گل زد و یک تنه تیم را به مرحله فینال رساند؛ در عین حال، مارادونا و مسی در جام های بعدی از توپ طلا و کفش طلا بی نصیب بودند و دست خالی صحنه جام جهانی را ترک کردند. جز این، بر خلاف مارادونا که دو بار در بازی فینال جام جهانی بازی کرد، مسی سه بار در فینال مهمترین تورنمنت بین المللی فوتبال حضور یافت و توپ زد.

«زندگی حسّ غربی است که یک مرغ مهاجر دارد». فوتبال چه نسبتی با منی دارد که سه دهه از عمر خود را در دنیای فلسفه، نواندیشی دینی، ادبیات و روانشناسی سپری کرده و اکثر اوقاتش صرف خواندن، نوشتن، تدریس و ترائی شده است؟ یکی از ستون های «معنای زندگی» به روایت ویکتور فرانکل، عبارتست از: «ارزش های تجربی»^۱؛ آنچه من و تو به مدد حواس پنجگانه از جهان پیرامون دریافت می کنیم و از دیدن، شنیدن، خواندن، فهمیدن و گفت و گو کردن درباره آنها حظّ وافر می بریم و به زندگی خود معنا می بخشیم. خواه شنیدن شعری از حافظ شیرازی با نغمه آسمانی استاد شجریان باشد، خواه نشستن به تماشای فیلمی از سینمای اصغر فرهادی باشد، خواه چشیدن نسیمی که در لابلای شاخه های درختی می وزد، پوست بدنت را می نوازد و تو را سرشار و سیراب می کند، خواه...

به نزد من، به تماشای یک فوتبال هنرمندانه و خلاقانه نشستن نیز از همین سنخ است؛ روانت را جلا می‌بخشد و اوقات را خوش می‌کند. خصوصاً وقتی با گزارشگری فرد با پرنسیب و کاربلدی چون عادل فردوسی‌پور عزیز همراه باشد؛ فردی که قدرت روایت‌گری^۱ الایی دارد و با ساختن برنامه جذاب و موفق «نود» برای قریب به دو دهه در «صدا و سیما» در این حوزه فرهنگ‌سازی کرد. تبریک گفتن به اصغر فرهادی پس از دریافت جایزه معتبر اسکار به خاطر ساختن فیلم «جدایی نادر از سیمین» در سازمان صدا و سیما تنها از او بر می‌آمد و بس؛ که، «قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری». به سبب اصالت، حریت، توانمندی و محبوبیتی که داشت، محسود دیگران گشت، حضورش تحمل نشد و برنامه «نود» او را تعطیل کردند و میلیون‌ها بیننده را معترض و مغموم.

در ایام کودکی، نوجوانی و ابتدای جوانی زیاد فوتبال بازی می‌کردم و نشریات ورزشی می‌خواندم. به همین سبب، به قدر وسع خُرد خود، از خلاقیت‌های فردی و تاکتیک‌های تیمی سر در می‌آورم و فوتبال را می‌شناسم و می‌فهمم. همین امر لذت تماشای یک بازی زیبا را برایم دو چندان کرده است.

ناگفته نگذارم که پدیده فوتبال آینه‌ای است که در آن می‌توان تلاطم‌های زندگی پر پیچ و خم آدمیان پیرامونی را نظاره کرد. هم مشحون از هیجان و رقابت و حسادت و برد و باخت است، هم فرصت آن محدود است، تمدید نمی‌شود و بعد از اتمام وقت فرصتی برای جبران نداری؛ هم در لحظات حساس بازی برای اتخاذ یک تصمیم مهم و حیاتی، کسری از ثانیه بیشتر فرصت نداری؛ هم بخت و اقبال در آن سهم دارد و همه چیز به جد و جهد بازیکنان و تدبیر مربیان گره نخورده؛ هم پیش‌بینی‌ناپذیر است و امور غیرمترقبه در آن کم رخ نمی‌دهد؛ هم ناداوری و تبعیض در آن کم نیست؛ هم قرار نیست تیمی که بهتر بازی می‌کند، قوی‌تر و سزاوارتر است، لزوماً برنده بازی باشد؛ هم..

«هر دم از عمر می رود نفسی / چون نگه می کنم نمانده بسی
هر که آمد عمارتی نو ساخت / رفت و منزل به دیگری پرداخت»

اکنون که این سطور را می‌نویسم، بیش از چهل سال از روزگاری که مارادونا چشمان جهانی را متوجه خود کرد می‌گذرد؛ همچنین قریب به دو دهه از حضور تحسین برانگیز مسی در مستطیل سبز رنگ فوتبال. مارادونا روی در نقاب خاک کشید و به احتمال قوی، دیگر شاهد حضور مسی در عرصه جام جهانی نخواهیم بود. در عین حال، این دو اسطوره فوتبال آرژانتینی، صحنه‌های هنرمندانه و به یادماندنی بسیاری برای علاقه‌مندان به ورزش فوتبال خلق کردند، عمارتی نو ساختند، میراث ماندگاری از خود بر جای نهادند، صحنه را ترک کردند و منزل به دیگران پرداختند؛ به آیندگانی که از پس می‌آیند و در دنیای سحرانگیز فوتبال جای خود را باز می‌کنند. از این بابت از مارادونا و مسی سپاسگزاریم و کلاه خود را به نشانه احترام برمی‌داریم.